

مجلس بیست و یکم

ضربه جبران‌ناپذیر علمای سوء نسبت به دین

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا

و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى

محمد

و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين

المكرمين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين

خطر علمای خود فروخته و منحرف برای اسلام

قال الله تعالى في كتابه:

(وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)¹

عرض شد که مخالفین و معاندین اسلام برای

سلطه و سیطره بر ملت‌ها، مخصوصاً مسلمین و

بالأخص شیعه، از راه‌های بسیار ظریف و دقیق و از

یک حرکت فرهنگی استفاده می‌کنند. البته این، رسم

و دیدن صدها ساله نفوذ دشمنان به توده مسلمان و

شیعه بوده است.

¹. سوره أنعام (۶) آیه ۶۸.

در طول سالیان دراز همواره اسلام با این مصیبت
بزرگ روبه‌رو بوده است که علمایی خود فروخته در
خدمت طوامع دشمنان بوده‌اند، و متأسفانه بسیاری
از

اینها نا خود آگاه در دام هوس‌ها و مطامع دشمنان دین قرار گرفته بودند. اگر ما تجربهٔ تاریخ را یکی از ملاکات برای بینش و عمل خود قرار دهیم، به این نکته می‌رسیم که غیر از کسی که به مقام ولایت متصل باشد و مستقیماً از عالم غیب مدد بگیرد و اشراف بر حوادث و مسائل عالم کون داشته باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند با این زیرکان و این معاندین در بیفتد.

عَلَّتْ نَفُوذُ اسْتِعْمَارٍ فِي بَيْنِ عُلَمَاءٍ فِي جَرِيَانِ مَشْرُوْطَةٍ

جریان مشروطه برای امثال ما درس عبرتی است تا به این نکته پی ببریم که در جایی که بزرگان و علمایی همچون مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی‌ها و شیخ فضل‌الله نوری‌ها نتوانستند مرام خود را پیاده کنند و ناخواسته آلت دست استعمار واقع شدند، به طوری که کلاهی که آنها بر سر اینها گذاشتند پس از سالیان ممتد مشخص شد!^۱ این مسئله ما را به اینجا می‌رساند که دشمن زرنگ‌تر و زیرک‌تر از آن است که امثال آخوند و غیر آخوند

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۸۸.

بتوانند این مطلب را بفهمند! دشمنان وقتی بر اریکه قدرت مسلط شدند، مرحوم آخوند را مسموم کردند و از بین بردند، شیخ فضل‌الله نوری را به دار زدند، و مرحوم نائینی را شش سال با آن وضعیّت در منزل نگه داشتند که دیگر هیچ آبرویی برایش نمانده بود و احدی به سراغ او نمی‌رفت!

تمام اینها به این خاطر بود که این آقایان و علما، فهم دینی و بصیرت به واقع نداشتند؛ یعنی فرمول را خوب یاد گرفته بودند، ولی ادراک مسائل و ادراک حقایق چیز دیگری است که با این مسائل نمی‌توان به آنها رسید!^۱

فقط چند نفری از این قضیه اطلاع پیدا کردند و خود را از این جریان کنار کشیدند؛ همچون مرحوم صابونی، سید مرتضی کشمیری، شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی که از مشهد بیرون آمد و به اطراف مشهد

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۸: «شاخص یازدهم اجتهاد: آگاهی از مسائل و حوادث عصر خویش و فتنه‌های دشمن».

رفت تا این غائله بخوابد، و در بعضی از اوقات که ایشان به زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف می‌شد، چه اهانت‌هایی به ایشان می‌کردند!

بالآخره آنها مسلط شدند و ریشه اسلام را در آوردند و اسمی از اسلام باقی نگذاشتند؛ و این شد جریان مشروطه!

فَعَالِيَت دَائِمِي اسْتَعْمَار دَر بَيْن شِيعِيَان وَ مَلَّتْ هَايِ اسْلَامِي

در همین جریان اخیر در زمان شاه سابق، همان مسائل مطرح شد؛ منتها چون مردم در مقابل دستگاه حکومت مقاومت می‌کردند و مسائل آنها را به دید شک و بلکه یقینِ به‌خلاف تلقی می‌کردند، آنها نتوانستند پیش بروند. بعضی از شعارهایی که الآن در حکومت اسلامی ایران مشاهده می‌کنیم، بعینه همانند شعارهای زمان سابق بود؛ تبلیغاتی که در این دوره و در کشور ما علیه بقای نسل شیعه و در خدمت امپریالیسم در حال اعمال است، درست همان چیزی بود که سابقاً می‌دیدیم! ولی چرا این بار موفق شدند؟ چون این بار که برای از بین بردن نسل شیعه به میدان آمدند، به وسیله اسلام و با روایات اسلامی و با متون

اسلامی به جنگ شیعه آمدند! در این راستا، علمایی برای توجیه اعمال آنها به هر توجیه و تأویلی مبادرت کردند. امروز آن روایاتی که در آن زمان علیه دستگاه حکومت مورد استفاده واقع می‌شد دیگر سند ندارد، و آن ادله‌ای که در آن زمان حجّیت داشت، دیگر در این زمان حجّیت ندارد!

خطر عظیم علمای سوء به خاطر توجیه و تأویل مسائل بنابر مصالح دنیوی

یکی از علمای معروف قزوین، شیخ محمدتقی برغانی بود که فتوای ایشان حرمت نماز جمعه بود. در زمان ایشان، یکی از علمای معروف دیگر، اقامه نماز جمعه می‌کرد. مرحوم برغانی دائماً در مجالس و محافل علیه این عالم سخنرانی و صحبت می‌کرد، و چون شخص منطیقی بود، افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد. حالا آن عالم بیچاره نیز بر طبق نظر و فتوای خودش نماز جمعه را می‌خواند. آن امام جمعه یک هفته از قزوین مسافرت می‌کند و اتفاقاً زمان غیبت ایشان، مصادف با روز جمعه می‌شود، و همین آقای که تابه حال فتوای به حرمت می‌داد، می‌رود و به جای ایشان می‌ایستد و نماز جمعه را اقامه می‌کند. وقتی که او برمی‌گردد، می‌گوید: «تعجب می‌کنم که با یک

مسافرت من، یک دفعه چطور یک حکم الهی از

حرمت به وجوب

تبدیل می‌شود!» و بعد دیگر ایشان نماز جمعه را در قزوین اقامه کرد تا اینکه از دنیا رفت.^۱ این علما این طوری هستند!

خودم از یکی از کسانی که برای از بین بردن حجّیت این روایات و اخبار واصله از پیغمبر اکرم و ائمّه علیهم السّلام دربارهٔ ازدیاد نسل، گوی سبقت را از همگان ربوده است و بیش از دیگران تلاش و کوشش کرده است، شنیدم که در توجیه یک مسئلهٔ حکومتی، یک ساعت سخنرانی کرد؛ یکی دو هفته‌ای از آن مسئله نگذشته بود که سیاست حکومت برای اجرای همان مسئلهٔ قبلی که ایشان در ردّ آن صحبت کرده بود، برآمد! باز خودم شنیدم که درست نیم ساعت برای اجرای این نقشه سخنرانی کرد و همه هم می‌شنیدند.

در این صورت، دیگر انسان به موقعیت و وضعیت خود پی می‌برد که با چه جوّی روبه‌رو است و با چه افرادی سر و کار دارد؛ افرادی که طبق نظرهای خود، دین را ملعبه و آلت هوّی و هوس‌های

^۱. تذکرة العلماء، ص ۲۰۰.

خود در آورده‌اند.

امام صادق علیه السلام در روایت معروف و مفصّلی که دربارهٔ ذمّ یهود است، می‌فرماید:

هُم أَضْرُّ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۱ «این علما برای
ازین بردن کیان اسلامی، از لشکر عمر سعد و
لشکر یزیدی که امام حسین را از بین بردند،
خطرناک‌ترند!»

نقد مسئله «تحدید نسل»

تمام منابع اسلامی را گشتند و تنها به همین یک مسئله چسبیدند که «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ!»^۲ و گفتند: یک وقت شما در یُسْر و رفاه هستید و اگر اولاد زیادی هم داشته باشید، به جایی بر نمی‌خورد؛ ولی اگر از نظر معیشت، رزق محدودی دارید، در این صورت اگر کمی عیال داشته باشید، همچون صورت اوّل در گشایش و رفاه هستید، ولی اگر قرار بر این شد که عیالات خود را زیاد کنید، این موجب

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. نهج البلاغة (عبد)، ج ۴، ص ۱۷۰.

عجبا! چطور این آقایان در مورد مسائل و خطبی

که امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به زنان دارد، سند

نهج البلاغه را انکار می کنند؟! مثلاً وصیت

امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام در حاضرین را

به جهت اینکه در آن دارد: «با زنان مشورت نکن؛ چون

رای آنها نارسا است و عزم آنها سست است!»^۲ و یا

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمل را که

می فرمایند: «و أمّا عائشةُ فقد أدركها ضعفُ رأيِ

النِّساءِ»^۳ و می فرمایند: «إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الإِيْمَانِ وَ

نَوَاقِصُ الحُظُوْظِ وَ نَوَاقِصُ العُقُوْلِ» انکار می کنند و

^۱. جهت اطلاع بر بطلان استدلال به این حدیث بر کمی فرزند، رجوع شود به رساله نکاحیه، ص ۳۳۹.

^۲. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۵۶: «و إِيَّاكَ وَ

مِشَاوِرَةَ النِّسَاءِ؛ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أَفْنٍ وَ عَزْمَهُنَّ إِلَىٰ

وَهْنٍ!»

^۳. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۴۷، با قدری اختلاف.

^۴. همان (عبده)، ج ۱، ص ۱۲۹.

می‌گویند: اینها سند ندارد! این موجهین از خدا بی‌خبر، کتاب چاپ می‌کنند و روایات امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از حجّیت می‌اندازند و در این‌گونه موارد برای نهج‌البلاغه سندی باقی نمی‌گذارند! درحالتی که اگر درست معنا کنیم، هر شخصی که کمترین وجدانی داشته باشد اینها را قبول می‌کند. من اکنون در مقام این نیستم که این روایات را معنا کنم، ولی اُشْهَدُ بِاللَّهِ که اگر این روایات امیرالمؤمنین را آن‌طوری که منظور آن حضرت است بیان کنم و معنا نمایم، خواهید دید که نه‌تنها حضرت نمی‌خواهد هیچ منقصتی برای زن به حساب بیاورد، بلکه موقعیت و خصوصیات ظاهری و باطنی آنها مورد نظر آن حضرت است، و به‌هیچ‌وجه هیچ جنبه کمی و نقصانی در کلام آن حضرت مشاهده نمی‌شود.^۱ ولی صحبت در این است که آنهایی

که به این مسائل نرسیده‌اند و برای توجیه

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۷۹ - ۲۰۰.

شخصیت خود و ارضای شهوات مادی خود، حاضرند دست به هر تأویل و توجیهی بزنند، آنها کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را بر طبق آراء خودشان برمی گردانند. اگر قرار بر این باشد که نهج البلاغه سند نداشته باشد، در حکم نهج البلاغه اولی است؛ زیرا جعل این امثال و این حکم اخلاقی بسیار آسان تر است از جعل آن خطبی که کسی شک ندارد که غیر از کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام، کلامی می تواند اینها را ادا کند!

اتقان سندی و محتوایی نهج البلاغه

مرحوم علامه طباطبائی نسبت به افرادی که در خطب نهج البلاغه تردید کرده اند، بیان جالبی دارند.^۱ البته می دانید که هر گروهی برای از بین بردن سند نهج البلاغه در یک رشته خاصی وارد هستند! نهج البلاغه کتابی است حاوی معارف مبدأ و معاد و مسائل اجتماعی، و مآلما از توحید و عدل و رسالت پیامبران و احکام دینی و اعتقادیات و اخلاقیات است؛ لذا افراد متفاوت با نظرات متفاوت،

^۱. رجوع شود به در محضر علامه طباطبائی، ص ۱۶۵، سؤال ۲۷۳.

نسبت به نهج البلاغه نظرات گوناگونی دارند.

یک دسته از افراد وقتی به خطب توحیدیّه

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رسند، چون از مسائل

توحیدی بهره‌ای ندارند و نمی‌توانند مسائل فلسفی

و عرفانی بسیار دقیق و ظریفی را که امیرالمؤمنین

علیه السّلام در نهج البلاغه مطرح می‌کند، ادراک

کنند و با مرام و مکتب ضدّ عرفانی خود در تنافی

می‌بینند، شروع به دست بردن می‌کنند و می‌گویند:

نهج البلاغه سند ندارد! بعضی از همین مشهدی‌ها

این مطالب را می‌گویند! خودم از یکی از این افراد

که فردی بسیار موجه و درسِ خارج گو است و شاید

بتوان گفت که در مشهد عدیم‌النظیر است، شنیدم که

صریحاً می‌گفت: «نهج البلاغه سند ندارد و نباید به

آن اعتنا کرد!» مظلومیّت امیرالمؤمنین در اینجا است!

اگر کلام امیرالمؤمنین را متوجه نمی‌شوی، به

امیرالمؤمنین چه مربوط است! امیرالمؤمنین که این

حرف‌ها را برای تو نگفته است؛ حضرت برای کسی

گفته است

که فهم دارد! آخر برای اینکه شما چیزی را نمی‌فهمی، چون حتی یک ماه هم درس فلسفه نخوانده‌ای، چرا یک خطبهٔ عجیب و دقیق و عالی امیرالمؤمنین را از سندیّت ساقط می‌کنی؟! آن‌هم خطبهٔ امام؛ مگر امام علیه السّلام با بقیّه افراد یکسان است و مثل همین افراد عادی است؟!!

راحت می‌گویند: نهج البلاغه سند ندارد! تو یک نفر را در این دنیا پیدا کن که بتواند یک‌چنین خطبه‌ای بگوید، من از او تقلید می‌کنم! وانگهی نهج البلاغه سند ندارد، این توحید صدوق را بردارید و نگاه کنید: تمام ائمهٔ بعد از امیرالمؤمنین، همه از فرمایشات آن حضرت و از همین خطب نهج البلاغه و مسائل توحیدی و مسائل مبدأ و معاد آن اقتباس کرده‌اند، و اینها به صورت صحیح و مسند است؛ این را چه می‌گویید؟!!

خب این یک قسمت از نهج البلاغه که کنار رفت؛ بسیار خب! اینهایی هم که راجع به مسائل اجتماعی و قضایایی صحبت کردند که امیرالمؤمنین در مورد شاكلة زن و مرد گفته است، یک قسمت

دیگر از نهج البلاغه را قطع کردند و کنار گذاشتند و گفتند: نهج البلاغه سند ندارد! بسیار خب، این هم یک قسمت! بنده هم فردا به خاطر مسائل دیگری که با مصالح من منافات دارد، خطبه شقشقیه یا خطبه قاصعه را کنار می‌گذارم، این خطبه و آن خطبه را کنار می‌گذارم و همه نهج البلاغه را تگه‌تگه می‌کنم! می‌گوییم: بله، بعضی از مسائل آن اشکال ندارد!

نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر که تنها سندش فقط همین نهج البلاغه است - که قوی‌ترین و با حجّت‌ترین و با سندترین خبر در تاریخ اسلام ما است - حجّت دارد؛ اما آنجایی که امیرالمؤمنین راجع به زنها صحبت می‌کنند، حجّت ندارد؟! این همان **(نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ)**^۱ است!

در عبارات یکی از بزرگان می‌خواندم که وقتی ایشان خواستند این مسائل را

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

تفسیر و توجیهی کنند، مطالبی فرمودند؛ ولی در آخر، انصاف را رعایت کردند و فرمودند:

اگر راستش را بخواهید، این توجیهی که خودم
برایتان کردم، من را قانع نمی‌کند!

خدا ایشان را رحمت کند که فرمود: «این توجیه من
را قانع نکرد!» اما ایشان کلامی در آخر مطلب
می‌فرماید که آن کلام، تمام این صحبت‌ها را از بین
می‌برد؛ ایشان می‌فرماید: «حالا صحبت کردن در
مسائلی که معلوم نیست سندی داشته باشد، خیلی مهم
نیست!»^۱ عجب! چطور شد که فقط در این مسائل سند
ندارد! پس این سیری در نهج البلاغه را که نوشته‌اید،
چه می‌شود؟! آقا جان، یا رومی رومی یا زنگی زنگی!
اگر من يك کلام را نمی‌فهمم، راحت می‌گویم: آقا من
نفهمیدم؛ امیرالمؤمنین فرموده است، ولیکن بنده این
مطلب را نفهمیدم! خب، بسیار خوب! خدا خیرت
بدهد! البته اینکه ایشان این حرف را زد، بهتر است از

۱. زن و مسائل قضایی و سیاسی، ص ۳۵ و ۴۸.

۲. همان، ص ۳۵.

آن افرادی که يك كتاب قطور، با توجیهاتی که تَضَحْكُ
به التَّكْلِ^۱ است نوشته‌اند و بعد گفته‌اند: «معلوم نیست
قضیه اینها چیست؟ ما علمشان را به آنها واگذار
می‌کنیم!» یعنی چه؟! یعنی همه این حرف‌ها دروغ
است؟!!

این خائنین به خدا و خلق باید در روز قیامت
جواب بدهند! باید نسبت به این نهج البلاغه و
امیرالمؤمنین علیه السلام جواب بدهند! در روز
قیامت امیرالمؤمنین جلو اینها را می‌گیرد و می‌گوید:
مگر شما وجدان نداشتید و خدا در شما علم قرار
نداده بود، پس چرا کلام صریح من را این طور از بین
بردید؟! خب بلد نیستید، بگویید: آقا ما نمی‌دانیم!
چرا می‌پيچانید؟! علمش را به آن کسی وا بگذارید
که درست معنا کند! چرا می‌گویید: سند ندارد؟! چرا
می‌گویید: ما اینها را نمی‌فهمیم، اینها مربوط به

^۱. یعنی: «مطالبی که مادر سوگوار در مرگ فرزند را به خنده وا می‌دارد!»
(محقق)

خودشان است؟! یعنی چه؟ یعنی اینها به درد ما
نمی خورد! اینها همین افرادی هستند که آن مطامع را
برای عوام مردم جا می اندازند!

نقد کلام برخی علمای ظاهرین در قیاس حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر با
سایرین

سال گذشته عرض کردم^۱ که مرحوم محدث
نوری کتابی به نام نفس الرّحمن فی فضائل سلمان
نوشته است و در این کتاب، خود را در مقام
ملاک گیری و قضاوت دستگاه آفرینش قرار داده
است و انگار از آن عالم بالا بر تمام این خلائق مسلط
است، و می گوید: «بعد از ائمه علیهم السّلام،
هیچ کس به مقام و رتبه سلمان نمی رسد.»^۲

جناب محدث نوری، شما که چند کتاب
خوانده اید و هنوز در مرحله اثبات مانده اید، خیال
می کنید مسئله تمام است؟! شما مگر به ثبوت قضیه
رسیده اید؟! شما مگر از باطن حضرت ابوالفضل
العبّاس خبر دارید که آمده اید این مطالب نسنجیده را
گفتید؟ شما مگر از آنچه که در دل علیّ اکبر

۱. رجوع شود به ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. نفس الرّحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۴۲.

می‌گذرد، اطلاع دارید که آمدید این حرف‌های
ناصواب را بیان کردید؟! بعد متوجه شدیم: عجب،
امثال ایشان فعلاً هم وجود دارند! همین آقای که این
کتاب را نوشته است، گفته است: «بعد از معصومین،
هیچ کسی مانند فلانی نیامده است!»

اینها می‌آیند در دستگاه امام حسین تصرف
می‌کنند! آخر چه کسی به شما اجازه داده است که
راجع به حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر و...
قضاوت کنید؟! در روز قیامت باید جواب بدهید!

حضرت سیدالشهدا راجع به حضرت ابوالفضل
می‌فرماید: «الآن إنكسر ظهري؛^۱ ای برادر، الآن کمرم
شکست!» یعنی اتکای حضرت سیدالشهدا در
عاشورا به حضرت ابوالفضل بود!
امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید:

^۱. مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

إِنَّ لِعَمِّي الْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَغِيبُهُ بِهَا جَمِيعُ
الشَّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؛^۱ «تمام شهدای
اولین و آخرین، به منزلت و مقام عموی من غیبه
می‌خورند!»

آن وقت می‌گویند: «بعد از امام معصوم، کسی
مانند فلان کس و فلان کس نیامده است!» اینان
افرادی هستند که علم خدا دادی را در راه کوبیدن
اسلام و از بین بردن اسلام و شکستن کمر پیغمبر و
امیرالمؤمنین مصرف می‌کنند! به سیمای موجّه آنها
نگاه نکنید؛ در زیر هر موی آنها شیطانی خفته است!
برای هر راهی از راه‌های اسلام هزار مانع قرار
می‌دهند! این امر از عهده اینها برمی‌آید.

معنای صحیح روایت «قَلَّةٌ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ»

اگر قرار باشد که نهج البلاغه سند نداشته باشد،
حکَم نهج البلاغه باید به طریق اولیٰ سند نداشته
باشد! یکی از حکمت‌های امیرالمؤمنین علیه السّلام
در نهج البلاغه این است که می‌فرماید: «قَلَّةٌ الْعِيَالِ

^۱ . الأملی، شیخ صدوق، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۸، با قدری
اختلاف.

أَحَدُ الْيَسَارِينِ.»^۱ این حکمت صحیح است و بنده هم آن را به عنوان ملاک یک فتوا قبول دارم. من در بسیاری از موارد اگر شک داشته باشم، تا یقین نکنم، نظر نمی‌دهم؛ ولی همین‌ها برای مسائل دنیوی خود، همین نهج البلاغه را که می‌گویند سند ندارد، ملاک برای فتوا قرار می‌دهند! درحالی‌که حضرت اصلاً نمی‌خواهد این معنا را برساند:

اولاً: اگر قرار بر آن باشد که: «قَلَّةُ الْعِيَالِ، أَحَدُ الْيَسَارِينِ؛ یکی از دو خوش‌کامی‌ها و رفاه‌ها و خوش‌گذرانندی‌ها، کمی عیال است.»^۲ خب ما این‌همه در نهج البلاغه داریم: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يُنْفَدُ؛^۳ کسی که قناعت پیشه بگیرد، هیچ‌وقت مالش تمام نمی‌شود.» یا داریم: «مَا أَعَالَ مَنْ اقْتَصَدَ؛^۳ کسی که قناعت پیشه بگیرد، هیچ‌وقت نیازمند و گرفتار نمی‌شود.» خب این روایت‌ها علیه آن است! چرا اینها را نمی‌گویند!؟

۱. نهج البلاغة (عبدہ)، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۵۰ و ۲۱۷ و ۲۴۵.

۳. همان (صبحی صالح)، ص ۴۹۴.

ثانیاً: عیال در اصطلاح به معنای فردی است که انسان نسبت به او تعهدی دارد، اعمّ از زن و بچه و شاگرد و امثال ذلک، یا افرادی که نان‌خور انسان هستند و انسان متکفلّ امور آنها است؛ این را عیال می‌گویند، نه فقط بچه.

ثالثاً: این کلام امیرالمؤمنین یک اخبار است، نه انشاء؛ و مسئله درستی است! در واقع کسی که بچه‌های کمی داشته باشد، از آن کسی که فرزندان زیادی داشته باشد راحت‌تر است. این مسئله روشنی است! ولی آیا این راحتی مطلوب است یا مطلوب نیست؟

تمام احکام اسلامی براساس تحمل مشاقّ و گرفتاری است. آیا خواب راحت شب تا به صبح، راحت‌تر است یا یک یا دو ساعت به اذان در سرمای زمستان بلند شدن و وضو گرفتن و نماز شب خواندن و تا اذان صبح بیدار بودن و به تهجد و این امور پرداختن؟ کدام راحت‌تر است؟ آیا انسان در منزل بنشیند و به انواع تنعمات متنعم باشد، بهتر است یا اینکه برای دفاع از اسلام به جبهه‌های نبرد

حرکت کند و با تیر و نیزه و بمب و امثال ذلک
روبه‌رو شود؟ کدام راحت‌تر است؟ کدام را اسلام
می‌گوید انجام بده؟ این را یا آن را؟ آیا انسان به‌جای
روزی سه وعده غذایی، روزی سی وعده بخورد
راحت‌تر است یا از هنگام اذان صبح تا هنگام غروب
آفتاب معده و زبان و گوش خود و تمام شراشر
وجودی و اعضای خود را در صوم و روزه نگه دارد؟
آیا انسان به مسافرت‌ها و تفریح‌ها و گردشگاه‌ها
برود، راحت‌تر است یا اینکه در گرمای پنجاه درجه
و شصت درجه عربستان به زیارت بیت‌الله الحرام و
انجام مناسک حج برود؟

تمام احکام اسلامی براساس تحمل مشقت
است؛ اسلام می‌گوید: وقتی که مستطیع می‌شوی،
باید به حج بروی؛ گرم یا سرد است، فرقی نمی‌کند!
وقتی که کیان اسلام در خطر است، باید از اسلام دفاع
کنی؛ کشته می‌شوی یا کشته نمی‌شوی، فرق
نمی‌کند! وقتی ماه رمضان می‌رسد، باید روزه
بگیری؛ چه تابستان باشد و چه زمستان باشد!
راحتی، مطلوب نیست!

رابعاً: امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه

وقتی که مسئله تأسی را مطرح می کنند، می فرمایند:

اگر می خواهی به موسی اقتدا کن، اگر

می خواهی به عیسی اقتدا کن، اگر می خواهی

به پیغمبر خودت اقتدا کن!

و بعد در جریان حضرت عیسی می فرماید:

متکای حضرت عیسی سنگهای روی زمین

بود، فرش او گستره زمین بود، لحاف او آسمان

بود و غذای او گیاهان و سبزیهای بیابان بود!

سپس می فرماید:

و لم تكن له زوجة تفتنه، و لامال و لا ولد يحزنه؛^۱

۱. همان (عبده)، ج ۲، ص ۵۷ - ۶۱:

«و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه و آله

كافٍ لك في الأسوة، و دليلٌ لك على ذم الدنيا و عيبيها

و كثرة مخازيها و مساويها إذ قبضت عنه أطرافها و

وطئت لغيره أكنافها و فطم عن رضاعها و زوى عن

زخارفها.

”و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت و واقعیتی است که برای تو در تأسی کردن و اقتدا کردن به او کفایت می کند، و راهنمای توست برای مذمت دنیا و عیب آن و بسیاری از مواردی که دنیا انسان را خوار و زشت و بی مقدار و پست می سازد و بد و کریه و خراب و فاسد می کند.“

و إن شئتَ ثنَّيتُ بِموسىٰ كَلِيمِ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ:
﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ رَرٍ
فَقِيرٌ﴾ * وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ؛ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ
بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَىٰ مِنْ شَفِيفِ
صِفَاقِ بَطْنِهِ لِهَزَالِهِ وَ تَشَدُّبِ لَحْمِهِ.

”و اگر بخواهی شخص دوّمی را مقتدا قرار دهی، او موسیٰ کلیم الله است
آنجا که گفت: ﴿پروردگارا، به آنچه به من از خیر عطا کنی، نیازمندم!﴾ به
خدا سوگند، چیزی جز نانی که تناول کند از خدا نخواست! زیرا مدّتی بر
اثر نداری، از گیاهان زمین می خورد، تا جایی که سبزی گیاه به خاطر لاغری
و کمی گوشت در بدنش از پرده نازک شکمش نمایان بود!“

و إن شئتَ ثلثتُ بِداوِدَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِيءِ
أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخَوْصِ بِيَدِهِ وَ
يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: «أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا؟» وَ يَأْكُلُ قُرْصَ
الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا.

”و اگر بخواهی نفر سوّمی را سر مشق خود قرار دهی، او داود صاحب
مزامیر و خواننده اهل بهشت است، که با دست خود از لیف خرما زنبیل
می بافت و به هم نشینانش می گفت: «کدام یک از شما مرا در فروختن اینها
یاری می دهد؟» و از قیمت آن زنبیل قرص نانی جوین می خورد.“

و إن شئتَ قلتَ فِي عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ، فَلَقَدْ كَانَ
يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِينَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِيبَ، وَ كَانَ
إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تَنْبِتُ

الأرضُ لِلْبَهَائِمِ، و لم تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ و لا وَكَلْدٌ
يَحْزَنُهُ و لا مالٌ يَلْفِتُهُ و لا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ و
خَادِمُهُ يَدَاهُ.

”و اگر پیروی از عیسی بن مریم علیه السّلام را خواستی، بگو (به یاد بیاور) که هنگام خوابیدن، سنگ را زیر سرش بالش قرار می‌داد و جامه زبر می‌پوشید و طعام خشن می‌خورد، و خورشت او گرسنگی بود و چراغ او در شب، روشنایی ماه بود و سایه‌بان او در زمستان جایی بود که آفتاب می‌تابید یا فرو می‌رفت، و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، و نه زنی داشت که او را به فتنه و تباه‌کاری افکند و نه فرزندی داشت که او را اندوهگین سازد و نه دارایی‌ای داشت که او را (از توجه به خدا) برگرداند و نه طمعی (به دنیا و اهل آن) داشت که او را خوار کند، و مرکب او دو پایش بود (و پیاده راه می‌رفت) و خدمت‌کار او دو دستش بود (و هر کاری را خود انجام می‌داد).“

فَتَأْسٍ بِبَنِيكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ؛ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ
تَأْسَى و عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَى، و أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ
الْمُتَأْسَى بِبَنِيهِ و الْمُقْتَصِرُ لِأَثَرِهِ.

”پس تو ای مرد مسلمان، به پیغمبر خودت تأسی کن که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر و طیب و طاهرتر است! زیرا در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد. و محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیغمبرش اقتدا و تأسی نماید و دنباله‌روی او باشد.“

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا و لم يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلِ
الدُّنْيَا كَشْحًا و أَحْمَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عَرِضَتْ عَلَيْهِ
الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، و عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا
فَأَبْغَضَهُ و حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ و صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ.

”طعام دنیا را با اطراف دندان (نه به پری دهان) می خورد، و به ضروریات دنیا اکتفا می فرمود، به نظر و گوشه چشمی دنیا را به عاریت نداد و به هیچ وجه به حطام دنیا التفاتی ننمود، از جهت پهلو لاغرترین و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود، دنیا بر او عرضه شد و از قبول آن امتناع ورزید، آنچه را دانست که خداوند سبحان آن را مبعوض داشته است او هم مبعوض داشت و آنچه را او حقیر شمرده است تحقیر نمود و آنچه را او کوچک قرار داده است کوچک و کم اهمیت شمرده.“

و لو لم یکن فینا إلاً حُبُّنا ما أبغضَ اللهُ و رسوله و
تعظیمنا ما صغَّرَ اللهُ و رسوله لکفی به شِقاقاً لله و
مُحادَّةً عن أمرِ اللهِ.

”اگر در ما نبود مگر محبت به آنچه خدا و رسول خدا آن را مبعوض داشته اند و بزرگ شمردن آنچه خدا و رسول خدا آن را کوچک شمرده اند، همین مقدار برای مخالفت ما با خداوند و سرپیچی ما از فرمان او کافی بود.“

و لقد کان صلی الله علیه و آله یأکلُ علی الأرضِ
و یجلسُ جلیسةَ العبدِ و یخصِفُ بیده نعلَهُ و یرقعُ بیده
ثوبَهُ و یرکبُ الحِمَارَ العاری و یردِفُ خلفَهُ.

”رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طعام را بر روی زمین تناول می فرمود و مانند نشستن بندگان می نشست و به دست مبارک خود پارگی کفشش را می دوخت و جامه اش را وصله می کرد و بر الاغ برهنه و بی پالان سوار می شد و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می نمود.“

و یكونُ السِّترُ علی بابِ بیتِهِ فتكونُ فیهِ التّصاویرُ،
فیقولُ: ”یا فلانةُ (لإحدى أزواجه) غیبیه عنی؛ فإنی
إذا نظرتُ إلیه ذکرتُ الدنیا و زخارفها!“

”و پرده ای را بر در خانه اش مشاهده فرمود که در آن تصویرهایی بود، پس به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از نظر من پنهان کن؛ چراکه هرگاه بدان می نگرم، دنیا و زخارف آن را به یاد می آورم!»“

فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ
 وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ؛ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا
 رِيَاشًا وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَامًا،
 فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا
 عَنِ الْبَصَرِ. وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ
 إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ.

”پس به قلب خود از دنیا اعراض کرده و یاد آن را در نفس خود میراند، و دوست داشت که زینت دنیا از چشمش پنهان باشد تا از آن جامه فاخر و زیبایی فرا نگرفته و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید اقامت در آنجا را نداشته باشد؛ پس دنیا را از نفسش بیرون رانده و از قلبش دور ساخته و از جلو چشم خویش پنهان گردانید. آری، چنین است که هر آنچه مبغوض کسی افتد، نفرت دارد بدان بنگرد و یا نام آن در نزد وی بر زبان رود.“

وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي
 الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا؛ إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِيَ عَنْهُ
 زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ اللَّهُ
 مُحَمَّدًا بِذَلِكَ؛ أَمْ أَهَانَهُ؟!

”و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که راهنمای تو بر بدی‌های دنیا و عیوب و زشتی‌های دنیا است؛ زیرا با آن خصوصیتی که در نزد خداوند متعال داشت، مع ذلک در دنیا گرسنه ماند، و با وجود آن منزلت و تقرّب عظیمی که داشت، زینت‌ها و زخارف دنیا از او دور شد و به کنار رفت. حالا بر شخص بصیر و متدبّر است که با عقلش بسنجد، و با درایتش تأمل و تفکر کند که: «آیا خداوند با این‌گونه معامله‌ای که با محمد نمود، آیا می‌خواست او را گرامی بدارد و یا اینکه او را اهانت کند؟!»“

فَإِنْ قَالَ: “أَهَانَهُ،”؛ فَقَدْ كَذَبَ وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِالْإِفْكِ

العَظِيمِ! و إن قال: "أكرمهُ"؛ فليعلم: أنَّ اللهَ قد أهانَ
غيرَهُ حيثُ بسَطَ الدُّنيا لَهُ و زواها عن أَقربِ النَّاسِ
مِنهُ.

"اگر بگویند: «خداوند دوست داشت که محمد را اهانت کند و پست و خوار
به شمار آورد!» سوگند به خداوند بزرگ، دروغ گفته است! و اگر بگویند:
«خداوند دوست داشت که او را مکرم و محترم و معزز و گرامی دارد!» پس
باید بداند که خداوند نسبت به غیر محمد اهانت کرده و خوار شمرده است
به خاطر اینکه دنیا را برایشان گسترش داده است، آن دنیایی که از
نزدیک‌ترین و مقرب‌ترین افراد نسبت به خود، بر کنار زده است."

فَتَأْسَى مُتَأَسِّئِينَ بِنَبِيِّهِ و اقْتَصَصَ أَثْرَهُ و وَلَجَ مَوْلِجَهُ، و
إِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلسَّاعَةِ
و مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ و مُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.

"اقتدا کننده باید به پیامبرش اقتدا کند و قدم جای قدم آن حضرت بگذارد
و هر جا او در آمد، در آید، و الا از هلاکت امان ندارد؛ چرا که خداوند محمد
را نشانه قیامت و بشارت‌دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داد."

خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا و وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا.
لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ و أَجَابَ
دَاعِيَ رَبِّهِ. فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ
سَلَفًا نَتَّبِعُهُ و قَائِدًا نَطَأُ عَقْبَهُ.

"او با شکم گرسنه از دنیا رفت، و با سلامت همه‌جانبه وارد آخرت شد. تا
لحظه از دنیا رفتن و اجابت دعوت‌کننده حق، سنگی به روی سنگ
نگذاشت. خداوند چه منت بزرگی بر ما گذاشت که چنین رهبری عنایت
کرد تا از او پیروی کنیم و چنین پیشوایی قرار داد که قدم جای قدمش
بگذاریم!"

وَاللَّهِ، لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ

راقِعِهَا، و لقد قال لی قائلٌ: «ألا تَبْدُهَا عَنكَ؟»
فَقُلْتُ: «أُغْرِبُ عَنِّي، فَعِنْدَ الصُّبْحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ
السُّرَى!»

”به خدا سوگند، آن قدر این پیراهن پشمینه خود را وصله زده‌ام که از وصله‌کننده‌اش حیا می‌کنم، و کسی به من گفت: «این لباس کهنه را دور نمی‌اندازی؟» گفتم: از من کناره گیر، که به وقت صبح از رهروان شب، تمجید و ستایش می‌شود!» (محقق)

* سوره قصص (۲۸) آیه ۲۴.

داشت که او را گول بزند و او را از مسیر حق
به کناری بیندازد، و نه بچه‌ای داشت که موجب
ناراحتی و ملالش شود.»

معنای کلام امیرالمؤمنین این است که ما زن
نگیریم؟! آیا معنای کلام امیرالمؤمنین که اوصاف
حضرت عیسیٰ را برای ما بیان می‌کند، این است که
ما زن نگیریم تا دچار فتنه نشویم و بچه نیاوریم که
دچار حزن و ملال و این امور نشویم؟! معنای کلام
حضرت این است؟ پس چرا خود حضرت این قدر
زن می‌گرفت و چرا آن قدر بچه داشت؟! چرا
رهبانیت در اسلام ممنوع است؟!۱

این کلام در مقام اخبار است؛ یعنی حضرت
مسئله‌ای بیان می‌کند، اما نمی‌گوید تو هم مثل او
باش! حضرت می‌خواهد راجع به مسائل و
جریانات، الگویی برای ما مثال بزند؛ یعنی حضرت
عیسیٰ از نظر توجه به دنیا و علائق دنیا این طور و این
قسم بود؛ این کجا دلالت دارد بر اینکه تو هم مثل
حضرت عیسیٰ باش!؟

۱. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۳.

بنابراین، مسئله در اینجا به خوبی روشن می‌شود که چطور برای پیاده کردن قضیه‌ای، جهات مختلفی دست به دست هم می‌دهند تا بتوانند یک مطلب را در یک جامعه پیاده کنند.

لزوم دفاع جدی‌تر و قوی‌تر از مبانی اسلام در عصر حاضر

در اینجا از این فرصت استفاده می‌کنم که مطلب مهمی را عرض کنم:

در یک هم‌چنین موقعیتی که اسلام حقیقی و راستین، بیشتر از تمام موقعیت‌ها به مدافع نیاز دارد، و در این برهه که شرق و غرب برای از بین بردن اسلام دست اتحاد به هم داده‌اند، وظیفه‌آنهايي که احساس مسئولیت می‌کنند - نه در حدّ تعبّد و اطاعت، بلکه بالاتر و در حدّ تعهّد - این است که خود را با بانیان حقیقی اسلام و پیشگامان طرح مسائل حقیقی تشیّع، هم‌خط و در راستای یکدیگر بدانند، و هر کدام به واسطه تلقی آن حقیقت احکام و مبانی اسلامی برای پیاده کردن منویات اسلام، خود را یک متعهّد و یک صاحب رسالت بدانند و بزرگان را در طرح مبانی اصیل

اسلامی تنها نگذارند؛ و این مسئله خیلی اهمّیت دارد! به خاطر اینکه وقتی ما به عالم علمی و به روند به کار گیری علوم آل محمد در حوزه های علمیّه نگاه می کنیم، احساس خطر جدّی در از بین بردن کیان اسلامی مشاهده می شود؛ عالمانی که در صدد برآمدن تا یک به یک مبانی اصیل اسلامی را از پیکره اسلام جدا کنند.

مطلب درباره این مسئله تمام شد و به همین مقدار اکتفا شد. منظور من از بیان این مطالب در این چند روز، طرح این مسئله نبود؛ این مسئله از نقطه نظر مطامع مختلف و منابع گوناگون، مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی، مسائل فرهنگی، مسائل اقتصادی، توالد و تناسل در عالم اسلام، نیاز به ده ها جلسه بررسی دارد تا بخواهد استیعاب بشود. بحمدالله والمینه در آینده ای نه چندان دور، این مسائل برای همگان روشن خواهد شد!

لزوم طی طریق با اتکا به علم و یقین باطنی و عملی، و عدم اکتفا به دانش فکری و ظاهری

خلاصه مطلب اینکه: مسئله به اینجا کشید که

برای پی‌ریزی آن مطالبی که در نظر داشتیم که: انسان باید قدم‌های خودش را محکم بردارد و همیشه به یقینات و علم اتکا و اعتماد داشته باشد و از ظن و گمان در مسائل پرهیزد و به شایعات توجه نکند و اهواء و آراء مردم را ملاک برای عمل خود قرار ندهد، به‌عنوان مثال، یکی از مثال‌های فراوانی را که تابه‌حال عالم اسلام با آن مواجه شده است، خدمتتان عرض کردم.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾^۱ «وقتی می‌بینی مردم دارند به راهی جدای از راه تو حرکت می‌کنند و در آیات الهی خدشه وارد می‌کنند (و مسخره می‌کنند و مسائل و مبانی را به سخریه و استهزا می‌گیرند)، از آنها کناره بگیر تا اینکه آنها دنبال کار خودشان بروند، و آنگاه که ما حق را برای تو روشن کردیم دیگر نمی‌توانی اغماض کنی!»

این را یقین می‌گویند و آن را شک می‌گویند!
در قضیه سیدالشهدا علیه السلام چه کسانی در شک بودند؟ تمام آن افرادی

۱. سوره انعام (۶) آیه ۶۸.

که با عمر سعد برای مقابله با آن حضرت آمدند، همه در شک بودند؛ شک یعنی در اهواء و آراء خود بودند، و إلاّ قضیه و مسئله را می دانستند و در تردید باطنی و عملی بودند، نه تردید فکری!

عظمت مقام و مرتبه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

اما آن کسی که در این میان، یگانه انسان راستین و متحقق به اطاعت و عبودیت از سیدالشهدا بود، همین حضرت ابوالفضل العباس بود. مگر ما می توانیم جریان حضرت ابوالفضل را بفهمیم؟! آن وقت بعضی از افراد، حضرت ابوالفضل را در حدّ یک انسان معمولی می آورند! لکن امام سجّاد علیه السلام می گوید:

حضرت ابوالفضل مقامی دارد که اوّلین و آخرین به گرد او نمی رسند و اصلاً نمی فهمند کجاست!

بین تفاوت ره از کجا تا کجاست! بینش امام سجّاد علیه السلام کجاست و بینش آن آقا کجاست که می گوید: «حضرت ابوالفضل هم مثل یکی از ما

۱. الأملی، شیخ صدوق، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۸، با قدری اختلاف.

است!» بعضی هم می گویند: «ای حسین، اگر تو در کربلا یک علی اکبر دادی، ما هزاران علی اکبر دادیم!» حضرت علی اکبر با همین افراد عادی یکی است؟! فرهنگ جامعه ما این طوری ساخته شده است!

صحبت ما راجع به سنت بود، و باید بدانید که مسائل در چه حولی پیش می رود؛ سنت از کجا نشئت می گیرد و در چه موقعیتی قوام پیدا می کند.

در تاریخ مطالعه می کردم و دیدم که یکی از علمای نجف راجع به حضرت ابوالفضل حکایت شیرین و جالبی نقل می کند:

یک شب جمعه در خواب دیدم که در حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام هستم و پیغمبر اکرم در آن حرم حضور دارند و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حاضر شدند و همه به زیارت سیدالشهدا آمده بودند، ملائکه هم اطراف و اکناف این ارواح مقدسه را گرفته بودند و دائماً در حال حرکت و گردش بودند و یک عدّه می رفتند و عدّه ای دیگر به زیارت می آمدند.

من جلو آمدم تا نزدیک پیغمبر رسیدم، در این موقع دیدم که قاصدی از جانب حضرت ابوالفضل در حرم سیدالشهدا علیه السلام پیش پیغمبر آمد که: «یا رسول الله، ابوالفضل از شما تقاضایی دارد!»

:- «تقاضایش چیست؟»

:- «می گوید: فلان جوان از آل کُبه از دنیا رفته است و مادرش آمده و به ما ملتجی شده است و شفای فرزندش را می خواهد!»

حضرت رو به آن قاصد کردند و فرمودند: «عمر این جوان تمام است و ما نمی توانیم برگردانیم! برو و پیغام من را برسان!»

قاصد برگشت و برای مرتبه دوم قاصد دیگری آمد که: «ابوالفضل تقاضایی دارد!»

:- «تقاضایش چیست؟»

:- «می گوید: آن مادر آمده و به ما ملتجی شده است و ما را رها نمی کند و شفای فرزندش را می خواهد!»

حضرت فرمودند: «من گفتم عمر این جوان دیگر به سر آمده و پرونده حیاتش دیگر ختم شده و کارش تمام است!»

قاصد برگشت! در مرتبه سوم خود حضرت ابوالفضل آمد و خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد: «یا رسول الله، دو بار قاصد ما را

برگرداندی!»

حضرت فرمودند: «من گفتم که این عمرش تمام است!»

دیگر حضرت ابوالفضل حرفی نزد، فقط یک چیزی گفت که رسول خدا دیگر نتوانست حرف بزند، عرض کرد: «عیبی ندارد، ما برمی گردیم؛ ولی من یک تقاضا دارم، و تقاضای من این است که از خدا بخواهید که این عنوان باب الحوائج را از من بردارد!»

دیدم در این موقع خطاب آمد: «ای حبیب من! ای رسول خدا! به عباس ما بگو که ما این لقب را از او بر نمی داریم!»

از خواب بیدار شدم و به سمت منازل آل کُبه حرکت کردم و دیدم صدای شیون و زاری بلند است؛ گفتم: «چه خبر است؟» گفتند: «جوانی از دنیا رفته است و صدای گریه برای آنها است!»
گفتم: «راحت باشید؛ حضرت

ابوالفضل شفايش داده است!» در همان حال که
من آنجا بودم، یک دفعه دیدم جوان بلند شد و
حرکت کرد!

آن وقت این ابوالفضل مثل بقیّه است؟!

کيفيت شهادت حضرت ابوالفضل عليه السلام

آمد خدمت برادر و عرض کرد: «دیگر عرصه بر
من تنگ شده است!»

یقین چطور است! صبر می کند تا سه برادر
خودش جلوی چشمان خودش شهید بشوند که مبادا
تزلزلی در آنها اتفاق بیفتد، و مسائل را دقیق تا
لحظات آخر پیگیری می کند!

حضرت فرمود: «من غیر از تو کسی را ندارم،
اگر تو بروی دیگر یاوری ندارم!» خیلی اصرار کرد!
رشادت و شجاعت حضرت ابوالفضل که برای
ما مطرح نیست؛ برای ما این مطرح است که مشک
آب را در شریعه می آورد و سه روز است که آب
نخورده است و وقتی که می خواهد به طرف آب
برود، «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحَسَنِ؛ [به یاد تشنگی امام

۱. الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۴۲.

حسین علیه السّلام می افتد!]] این مطرح است و مهم است! نگاه به شریعه می کند و می گوید: «عجب، تو به دنبال برادرت هستی و داری آب می خوری! این چه رسم وفایی است؟!»

برادرت دارد با مرگ دست و پنجه نرم می کند و تو در شریعه آب می خوری؟! این رسم وفا و اخوت و برادری نیست! برمی گردد.

وقتی به روی زمین می افتد، اینجا صدا می زند: «یا

أخا، أدرك أخاك!»

اینجا است که امام علیه السّلام دیگر آثار شکست را در خودش مشاهده می کند، متکا و معتمد خودش را از دست داده است و دیگر دل از این دنیا می بُرد و می فرماید:

الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي؛^١ «(تا الآن

به واسطه این مصائب، شکست بر من وارد نشد؛

اما ای برادر!) اکنون دیگر کمرم شکست!»

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ

ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ!

١ . مقتل الحسين عليه السلام، مقررّم، ص ٢٧٩ - ٢٨٢؛ موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ٤، ص ٢٣١ - ٢٣٧.